اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در اقتران بین صورت و ماده روزگذشته یك مقداری صحبت كردیم نسبت به كیفیت اخذ ماده و صورت كه ماده جنبه ابهام دارد و صورت جنبه تفصیل دارد، مرحوم آخوند مطالبی را نقل كردند و فرمودند: مقصود از ماده شیء و صورت، نه آن ماده اولیه است و منظور از صورت نه آن صورت اولیه وارد بر ماده است، بلكه منظور عبارت است از همان كیفیت بروز و ظهور خود شیء در خارج، كه البته آن هم صورت است نه اینكه او نیست، منتهی ما می‌بینیم در اینجا صور مختلفی و مواد مختلفی وجود دارد، یك ماده، ماده‌ای است كه ماد المواد است وبه آن هیولا اطلاق می‌شود، كه عبارت از اصل همه مواد و اشیاء در خارج است، ولكن بر این ماده وقتی كه صورت مترتب می‌شود مثل صورت خشبیت، او را مستعد می‌كند برای یك صناعت دیگری كه آن صناعت مقصود بالذات از مقصود غایی فاعل است در این شیء خارج كه می‌خواهد سریریت باشد، بابیت و امثال ذلك باشد،

 پس بنابراین به همین جهت این مساله ماده بودن در اینجا می‌تواند أشكال مختلفی پیدا بكند و افراد مختلفی می‌تواند پیدا بكند بر حسب آن استعداد و قابلیتی كه در این شیء خارج وجود دارد، بنابراین وقتی كه ماده در حقیقتِ انسان به معنای آن بدن را فرض می‌كنیم، آن یك صورت خارجی دارد كه صورت خارجی او عبارت از همان جسمیت او است، ولی همین انسان از نقطه‌نظر مراتب تكاملی و تغییر و تحولاتی كه در او به وجود می‌آید قابلیت برای ارتقاء به مراتب عالیه را دارد، این قابلیت ارتقاء، به او یك محلی می‌بخشد كه مستعد برای تغییر و تحول است، تغییر و تحول جوهری كه در هر تغییر و تحولی صورتی خاص بر این انسان كه نفس اوست عارض می‌شود و آن صورت، او را از یك مرتبه به مرتبه دیگر برمی‌گرداند، و به همین جهت است كه وجود واقعی انسان همان صورت او می‌شود كه در آن صورت وجود و حیات دارد و مسائلی كه در اینجا ممكن است به مسائل اجتماعی و احكام اجتماعی و روابط اجتماعی برگردد، به این صورت واقعی انسان كه تحول پیدا كرده از آن جنبه انسانیت به جنبه‌های مختلف می‌تواند آن جایگاه خودش را پیدا بكند.

 در مسائل امروز فرض بكنید در مطالبی كه مربوط به حقوق بشر هست و امثال ذلك، ما مشاهده می‌كنیم آنچه را كه الان انسان مادی به عنوان حقوق بشر مدنظر قرار می‌دهد، آن جنبه ماده بودن انسان است نه جنبه صوری و فصلی انسان، همین كه انسانی دو پا راه می‌رود این یك حقوق بشر و یك قوانینی را می‌طلبد و به او تعلق می‌گیرد، حالا این هركسی می‌خواهد باشد و هر حیوانی می‌خواهد باشد، و هر درنده‌ای می‌خواهد باشد، باشد، همین كه این الان توجه به جنبه ماده بودن است در حالی كه ماده بر این مبنای عُقلایی و فلسفی هیچ ارزشی ندارد، ارزش ماده بواسطه آن صورتی است كه به او تعلق می‌گیرد، آن صورت است كه می‌آید ماده را از بقیه مواد جدا می‌كند، آن صورت ماده بودن است كه می‌آید خشب را از حدید جدا می‌كند، در حالتی كه ماده یكی است، صورت خشبیت است كه آن صورت را به او امتیاز می‌بخشد و صورت حدیدیت است كه او را ممتاز می‌كند و بعد بواسطه امتیازی كه پیدا شد، قیمت و ارزش اجتماعی آنها متفاوت خواهد شد، یك برلیان ماده او با سایر مواد تفاوتی نمی‌كند، اما آن صورت نوعیه اوست كه می‌آید و به او ارزش می‌دهد و او را به قیمت بسیار بالا ولكن شیشه را به یك صورت عادی كه قابل ارزش نیست یا ارزش كمی دارد در می‌آورد، این صورت همان چیزی است كه قابلیت واقعی آن ماده بواسطه او روشن می‌شود و ظهور پیدا می‌كند، اگر برلیان صورت خارجی نداشت با شیشه تفاوتی نداشت، آن صورت خارجی است كه او را به آلاف و ألوف می‌رساند، ولی شیشه نه قیمت متعارف خودش را دارد، انسان از نقطه‌نظر توجه مادی به او، با سایر حیوانات تفاوتی ندارد و بهتر است كه حقوق بشر از این نقطه‌نظر احكامی را كه برای حیوانات وضع می‌كنند، این احكام را برای انسان جعل بكنند، زیرا انسان ماده بدون صورت آن دیگر از حیز انسانیت ساقط می‌شود، علت ارزشی كه انسان دارد بواسطه جنبه صوری و ماده و آن فصلی بودن اوست، اوست كه می‌آید این را جدا می‌كند و به مراتب عالیه می‌رساند، ولی اگر این انسان آمد با سوء اختیار خود متبدّل به یك حیوانی شد، متبدّل به یك الاغی شد كه هیچ از نقطه‌نظر ملاك ارزشی برای او تفاوتی در ارزش‌ها و قبایح نداشت در این صورت الاغ است، گرچه به روی دوپا راه می‌رود تفاوتی نمی‌كند و احكام وحوش باید برای او بار بشود نه حقوق بشر، اشكالی كه بر حقوق بشر وارد است این است كه به جنبه مادی مساله، حقوق بشر نگاه كرده است نه به جنبه صوری، در حالتی كه بر مبنای فلسفی و به مقتضای او بر مبنای ارزشی، این مساله حقوق بشر باید به جنبه صوری اشیاء كه از جمله انسان است برگشت داده بشود.

 پس این مساله به طور كلی با مبانی فلسفی مخالف است، آن انسانی كه آمده و تعدّی به منزل غیر كرده است و به منزل غیر وارد می‌شود و دزدی می‌كند، آن انسان دیگر انسان نیست تا اینكه مشمول حقوق بشر بشود، بلكه او یك حیوانی است كه آمده و تعدی كرده و انسانی كه در مقام درندگی و سبُعیت موجب قتل می‌شود و افراد را مورد تهدید قرار می‌دهد، او یك گرگ است، منتهی آن گرگ بیچاره چهار دست و پا است، و این گرگ با چاره با دو پا حركت می‌كند و بسیار از او درنده‌تر خواهد شد، این مساله كه صورت الان آمده و او را جدا كرده است این همان است، اشكالی را كه در همان سابق دهریین می‌گرفتند بر مبانی اسلام كه:

یدٌ بِخَمْسِ مَئینٍ عَسْجُدٍ وُدِیتْ‌ \*\*\* مَا بَالُهَا قُطِعَتْ فِی رُبْعِ دِینَارِ[[1]](#footnote-1)

 كه ابوالعلاء معری به مرحوم سیدمرتضی نسبت به این قضیه ایراد را می‌گیرد به جنبه مادی مساله برگشت دارد می گوید: دستی كه پانصد دینار ارزش دارد چرا باید در راه دینار قطع بشود؟ مرحوم سید مرتضی بر مبنای فلسفی پاسخ می‌دهد، یعنی می‌گوید: آن دستی كه الان آمده دزدی كرده، جنبه مادی این دست برای شما مورد لحاظ است و جنبه مادی ارزش ندارد، آنچه ارزش می‌دهد جنبه صوری است

عِزُّ الأمَانَةِ أغْلَاهَا و أرخَصَهَا \*\*\* ذُلُّ الْخِیانَةِ فَافْهَم حِکمَةَ الْبَارِی[[2]](#footnote-2)

كه آن جنبه امانت الان جنبه صوری برای این دست شده و آن باعث ترقی شده، اما اگر همین دست بیاید به ناموس مردم متعدی بشود، بیاید به حریم مردم متعدی بشود، بیاید به دماء مردم متعدی بشود، دیگر این دست را باید قطع كرد آن كسی كه از منزلش به درون خانه همسایه نگاه می‌كند، آن چشم از نقطه‌نظر علت صوری دیگر ارزشی ندارد تا اینكه برای او ارج و قیمتی قائل شد، لذا انسان می‌تواند دفع كند او را ولو اینكه موجب كور شدن بشود به جهنم، آن چشمی ارزش دارد كه آن چشم در حریم خود آن فرد بخواهد جولان پیدا بكند، نه در حریم غیر و تعدی به حریم غیر، آن شخصی كه در منزل خودش هست محترم است، اما اگر این بخواهد از منزل خودش برود به منزل دیگری از روی دیوار یا در را باز كند و برود تو و تجاوز كند، انسان می‌تواند او را دفع كند گرچه به قتل او منجر بشود، این عرض می‌شود فدمه هدم و فایده‌ای از این نقطه‌نظر بر او مترتب نخواهد شد.

 مساله ارزش‌ها هم بر مبانی فلسفی متكی است یعنی همین مبنای فلسفی است كه می‌آید و ارزش درست می‌كند و مسائل اخلاقی را در زیر مجموعه خودش قرار می‌دهد آنچه را كه روابط اجتماعی و اخلاقی نسبت به این قضیه اقتضاء می‌كند، امام علیه‌السلام روح عالم وجود است و آن جنبه صوری در نفس امام به حد تكامل مطلق رسیده است، لذا نتیجه عالم وجود چه می‌شود؟ امام علیه‌السلام می‌شود، آن نتیجه و چكیده عالم وجود است كه جنبه مادی او به واسطه جنبه صوری او به مرحله تكامل عالی رسیده است، لذا بر مكلف واجب است كه از این جنبه مادی كه جسمیت اوست حفاظت كند و جان امام را نگه دارد، اگر دشمنی امام علیه‌السلام را تهدید كرد، واجب است بر انسان ولو به كشته شدن خود او از امام دفاع كند، این وظیفه و تكلیف است این برای چیست؟ این به جهت است كه الان نفس او به واسطه جنبه صوری به مرتبه تكامل مطلق رسیده است و ماده او را به واسطه آن جنبه صوری ارزش داده است، این ارزش بواسطه جنبه صوری امام علیه‌السلام است لذا هیچ چیز از بقای امام علیه‌السلام اولی نیست و اینكه گفته می‌شود كه اگر امر دایر باشد بین اینكه یك قضیه‌ای كه مربوط به اجتماع باشد و قضیه‌ای كه مربوط به اسلام باشد آنجا امام باید فدا بشود اینها همه مزخرفاتی است كه شنیده می‌شود، اسلام یعنی امام علیه‌السلام، دین یعنی امام علیه‌السلام، مكتب یعنی امام علیه‌السلام، تشیع یعنی امام علیه‌السلام، اسلام منهای امام علیه‌السلام این گبر بودن و زرتشتی بودن است، كمونیست بودن است، الحاد است، اسلام منهای امام علیه‌السلام بی‌خدایی و شرك و كفر و جاهلیت و الحاد است، امام علیه‌السلام است كه به مكتب صورت متكامله نوعیه می‌بخشد و بدون امام مكتب فقط به ماده بودن خودش برمی‌گردد، ماده بدون صورت، ماده بدون صورت هم كه به اندازه یك ده‌شایی سابق كه بود و الان نیست ارزشی ندارد درست شد این حقیقت امام علیه‌السلام صورت عالم وجود است كه از جهات مختلف مولد اخلاق و مولد احكام تكلیفی است، یعنی وجود امام علیه‌السلام، بقائش اوجب از واجبات است و همینطور بر همان مبنا حفظ حریم امام علیه‌السلام نیز از اوجب واجبات است و هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجودی و اخلاقی به مرتبه امام علیه‌السلام نمی‌رسد پس سرّ عالم وجود و اینكه گفته می‌شود امام علیه‌السلام ناموس خلقت است بخاطر همین جهت است، یعنی نتیجه عالم خلقت، آن نتیجه در وجود امام علیه‌السلام نهفته است و به همین جهت این صورت فصلیه امام است كه اقتضای این خصوصیات و شرایط را برای امام می‌كند، اگر امام علیه‌السلام مثل بقیه افراد بود كه این مزایا را نداشت، اگر علمش بیشتر بود خیلی‌ها هستند علمشان كم است زیاد است متفاوت است كم و بالا دارند، اگر امام تقوایش زیاد بود این مزایا نبود، خیلی‌ها هستند تقوا دارند پرهیز دارند، از مستحبات عمل می‌كنند، از كراهت‌ها.

 ما یك دفعه با مرحوم آقا رفتیم پیش یك بنده‌خدایی كه الان هست برای دیدن ایشان به مناسبتی ایشان از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی است، و تعریفی كه از مرحوم علامه طباطبایی می‌كرد این بود، به اصطلاح نهایت تعریفی كه می‌خواست ایشان از علامه بكند در نزد مرحوم آقا و مرحوم حاج میرزا حسن نوری همدانی هم بود، ایشان می‌گفت كه ایشان فردی است كه ترك اولی نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان مشاهده نمی‌شد، مرحوم آقا خنده‌ای كردند وقتی آمدیم بیرون گفتم آخر این تعریف شد برای علامه، علامه كجا و اصلا مقام فعل و عمل كجا، این چی می‌گوید؟! ترك اولی نه در خلوت و نه در جلوت، ترك اولی هم ممكن است یكی به خودش فشار بیاورد فرض كنید كه حالا خیلی دقت كند، هر كاری كه می‌خواهد بكند، یك چند دقیقه صبر كند، هر حرفی كه می‌خواهد بزند قبلا سكوت كند.

 یك روایتی چند روز پیش نوشته بودند ظاهرا از امام رضا علیه‌السلام بود اگر كسی قبل از صحبت چند لحظه تأمل كند به پشیمانی مبتلا نخواهد شد، خب حالا این كلام امام رضا را كسی بخواهد عمل كند، همین افراد عادی چقدر در رفتارشان تأثیر می‌كند، چقدر در بیانشان تأثیر می‌كند، خب علامه طباطبایی این است؟! یعنی این مقامش است كه حالا بنده فرض بكنید ترك اولی می‌خواهم انجام بدهد مواظب باشم در صحبت با یكی صدایم بالا نرود، خیلی خب تصنعی هم كه شده خیلی از این سیاست‌مدارها اینها همه چكار می‌كنند؟ همه همین كار را می‌كنند جلوی شما می‌خندند و تبسم و از پشت می‌رود ترتیب همه را از دم می‌دهد و خلاصه جلو می‌آید یك جوری با یك تبسمی سر پایین می‌گویی این سلمان را گذاشته در جیب چپش و ابوذر هم گذشته در جیب راستش و عمار هم گذاشته در این جیب بالایی بمیرم الهی وقتی از آن طرف نگاه می‌كنی می‌بینی همچین دارد می‌چاپد كه فقط مانده بیاید زن آدم را نیاید بچاپد، همه را، اول و آخر را دارد می چاپد، اینها سیاست است حالا به اینها بیایی بگویی ترك اولی فرض بكنید نگاه كنید چه تقوایی، چه ریشی گذاشته، چه تقوایی دارد اینها همه بخاطر چیست؟ اینها همه بخاطر این است كه ما به ماده مبتلاییم نه به صورت، صورت را درنیافتیم، صورتی كه حقیقت می‌بخشد به ماده او را نفهمیدیم، فقط به ماده نگاه كردیم، فقط به این محسنات ظاهری توجه كردیم كه اینها همه ماده است، این ماده به هر كیفیتی دربیاید چیست؟ همان است تفاوتی نمی‌كند منتهی ما ظاهر را گرفتیم دیگر خبر از آن باطن كه صورت است نداریم و به همین جهت است آن كسی كه به مقام ولایت برسد او اصلا حكمش با سایر افراد تفاوت پیدا می‌كند، گرچه از نقطه‌نظر ظاهری حكمش با سایر افراد یكی است و فرق نمی‌كند و این مساله خیلی مساله بسیار مهمی است كه باید به این قضیه توجه كرد.

 من راجع به این قضیه در همین جلد سوم اسرار ملكوت مطالبی آورده‌ام گرچه در جلد دوم همانطور كه آمده بود بطور كلی ولی الهی و در مرتبه اعلی امام، اصلا اختلاف جوهری قضیه به همین برمی‌گردد، آن قضیه اختلاف جوهری به همین كیفیت اختلاف صورت آنها برمی‌گردد، كه این اختلاف صورت باعث اختلاف در ماده آنها خواهد شد و ماده آنها را به او ارزش خواهد داد علت اینكه ما الان می‌رویم حرم امام رضا علیه السلام زیارت می‌كنیم خب روح امام رضا كه فقط آنجا نیست، روح امام رضا همه‌جا هست، در همین اتاق هم هست همه‌جا هست، نه وجود به معنای ظرف، ولی چون بدن امام علیه‌السلام در تحت تسخیر آن روح بوده و هست، آن بدن ارزش برای رفتن از این نقطه زمین به آن نقطه زمین را و به قول مرحوم آقا رضوان‌اللَه علیه حبوا علی‌الثلج یعنی سینه خیز بر یخ برود تا به حرم امام رضا برسد كاری را انجام نداده، كاری نكرده ما همینطوری اینها را می‌گوییم، ولی اینها را آنها می‌فهمند، آنهایی كه شناخت دارند.

 آنها این حرفها را می‌زنند و شعر هم نمی گویند، آخر شاعر وقتی گُل می‌كند دیگر همه چیز می‌گوید، شعر است دیگر، حالا بگوییم بالاخره مجلسمان گرم بشود، هرچی شعرمان از این چرت‌وپرت‌ها بیشتر داشته باشد گرم‌تر می‌شود و ...

از بس که خدا عشق به حیدر \*\*\* انگار نه انگار پیامبر دارد

 می‌گویند به‌به دمش گرم چه ولایتی است؟! این چی دارد می‌گوید؟! علی را كجا برده؟! خاك برسرت كنند با آن شعرت، تو آمدی خون به دل علی كردی با این شعرت، نیامدی علی را بالا ببری، آن عرفا آنها می‌شناسند كه امام علیه‌السلام در چه مرتبه‌ای هست و آنها می‌فهمند حدیث رسول خدا را كه فرمود: كسی كه به زیارت این فرزندم برود ثواب هزار حج مقبوله و هزار عمره مقبوله است، جداً می‌گویم واقعا اگر ما بیائیم این روایت را از افراد سوال بكنیم، از افراد همین افرادی كه بالاخره هستند سوال بكنیم چی می‌گویند؟ می‌گویند بله بالاخره خیلی ثواب دارد، خب این ثواب از كجا آمده؟ این صاف می‌ماند كه چی بگوید این بنده خدایی كه با كفش در قبرستان بقیع جلوی چهارتا امام می‌رود و زیارت می‌كند، با كفش، با نعلین، با همین چشمهای خودم دیدم كه با نعلین جلوی چهار امام معصوم در قبرستان بقیع داشت زیارت می‌خواند، حالا این فرض كنید كه اگر امام رضا هم در همین‌جا بغل این چهار تا بود پنج‌تا همین نعلین و همین كفش و همین معرفت هم بود، با اینكه اینها چهارتا هستند، امام رضا یكی است، اینها چهارتایند، تازه اینها پدرهای امام رضا هستند از نقطه‌نظر مراتب ظاهری و عادی هم بخواهیم نگاه بكنیم ولیكن نه چون گنبد ندارند، چون در طلا ندارند، چون آینه‌كاری‌ها و فلان ندارند لذا چه هستند؟ غریب هستند این بندگان خدا غریبند، ولی امام رضا بحمدلله موقوفات را ببین چه خبر است؟! تا هند و آنطرف موقوفات امام رضا رفته و در جاهای دیگر در همین ایران و در تهران موقوفاتی اخیرا پیدا شده نواحی تهران كه معلوم شده اینها جزو موقوفات امام رضا است، خلاصه امام رضا خیلی مثل اینكه از این نظر از بقیه ائمه اوضاعش روبه‌راه‌تر است، این مساله به چه برمی‌گردد؟ تمام اینها به كیفیت توجه انسان برمی‌گردد كه انسان به چه توجه دارد؟ به ماده توجه دارد یا به صورت توجه دارد؟

 حقوق بشر باید بر اساس ملاكات صوری تدوین بشود، نه بر اساس ملاكات مادی و این بزرگترین اشكالی است كه بر مساله حقوق بشر از نقطه‌نظر فلسفی وارد است، انسانی كه ارزش خود را در حد یك حیوان پایین آورده و لخت مادر زاد در بین افراد به جلوه پردازی می‌پردازد این اصلا ارزشی ندارد از نقطه‌نظر حقوق بشری كه حالا انسان بخواهد به آن توجه كند، این حیوان است دارد راه می‌رود، یك حیوانی است كه دارد حركت می‌كند و صددرجه از حیوان هم پایین‌تر و پست‌تر، زیرا تفكر، تفكر حیوانی است، این منظور كلام مرحوم آخوند است كه چطور صورت انسانی می‌آید به انسان آن بهاء و عظمت را می‌دهد و باعث می شود كه انسان از بقیه فرق كند، نه صرف وزن و سنگینی و شكل و قیافه و این خصوصیاتی كه افراد در اینجا به آن توجه می‌كنند.

 ومن هاتین الجهتین ینتظم کون السریر ذا مادة و صورة از این دو جهت است كه سریر دارای ماده و صورت می‌شود وکذا [لذا] نقول یعنی از دو جهت یكی خشبیت كه ماده است، یكی هم از جهت آن هدف و مقصد غائی كه سریریت است وکذا [لذا] نقول حقیقة الخشب صورتها الخشبیة حالا نسبت به خود خشب ما این صحبت را می‌كنیم، حقیقت خشب همان صورت خشبیت است كه او را از حدید و اینها جدا می‌كند و ماده‌اش چیست؟ هی العناصر عناصری است كه این عناصر به شكل خشبیت در آمدند، لا من حیث کونها أرضا أو ماء أو غیرهما نه از جهت اینكه این زمین است و آب است و غیر اینها نه، خود آنها باز دارای صورت و ماده هستند، بل من حیث کونها مستعدة بالامتزاج بلكه از حیث اینكه این ماده مستعد برای امتزاج است لأن یصیر جمادا أو نباتا أو حیوانا إلی غیر ذلک من الأشیاء المخصوصة دون غیرها تا اینكه جماد بشود یا نبات یا حیوان یا غیر از اینها از اشیاء مخصوصه ولی غیر از اینها نشود آن ماده قابل برای نبات شدن و جماد شدن آن ماده را به آن می‌گویند ماده، نه صرف زمین بودن چون خود زمین دارای ماده و صورت، خودش امر خارجی می‌شود، یك امر مجموع و مبهمی كه از همه اینها به دست می‌آید، آن ماده می‌شود، كه البته آن جدای از أرض و اینها نیست، ولی خود أرض فی‌حدنفسه نیست، لأجل العلة التی ذکرناها بخاطر آن علتی كه ما آنرا ذكر كردیم كه این جنبه ماده و مبهم بودن است كه به مرتبه تفصیل درمی‌آید وهکذا إلی أن ینتهی همینطور آن ماده هم خود او مستند به یك ماده دیگری است إلی أن ینتهی إلی مادة لا مادة لها أصلا تا اینكه برگردد به همان هیولا و ماده المواد اولیه كه اصل ماده عالم خارج را آن ماده‌المواد تشكیل می‌دهد، كه اصلا نسبت به او اطلاعی ما نمی‌توانیم كسب كنیم، إذ لا تحصل لها و لا فعلیة إلا کونها جوهرا مستعدا لأن یصیر کل شیء تحصل و فعلیتش فقط استعداد است فقط جوهریت است كه آن جوهریت استعداد این را دارد كه به هر قسمی دربیاید، بلا تخصص فی ذاتها بواحد دون واحد ولی در ذاتش میل به هیچ طرفی نیست كه آیا تبدیل به حدید بشود، تبدیل به این عناصر صد و چندتایی كه می‌گویند عناصر مندلیف و اینها به تبدیل گوگرد و سدیم و فلان و این چیزها شده، آن ماده به هیچ كدام از اینها تمایلی ندارد، ولی قابلیت برای تبدیل شدن به اینها را دارد، لعدم کونها إلا قابلا محضا چون این فقط قابلیت محض دارد و قوه صرف دارد وإلا یلزم الدور أو التسلسل والا اگر درش قابلیت باشد این لازمه‌اش تسلسل است و آن وقت بعد صحبت در این می‌شود كه این قابلیت را از كجا آورده است، این قابلیت باید دارای یك صورتی باشد، اگر مستند به صورت باشد دور لازم می‌آید، اگر مستند به یك ماده دیگر باشد آن وقت تسلسل می شود، بالاخره باید به یك ماده‌ای برسیم كه در آن ماده كشش به هیچ سمتی نیست، فقط ابهام محض است و آن ابهام محض از طرف آن افاضه و اضافه اشراقیه او را متمایل به یكی از این عناصر و مواد و اینها می‌كند، خود او فی‌حدنفسه هیچ اقتضایی ندارد، یك ماده‌ای است كه هیچ گونه اقتضایی در ذات او نسبت به تشكل نیست، فهی مادة المواد و هیولی الهیولیات و کونها جوهرا لا یوجب تحصلها اینكه این ماده جوهر است و جوهرالجواهر به او اطلاق می‌شود ایجاب نمی‌كند كه در خارج تحصّل داشته باشد و صورت داشته باشد إلا تحصل الإبهام مگر همان تحصل ابهام است، یعنی حقیقت این جوهریتش یك حقیقت ابهام است، حقیقتی كه دارای تعین باشد نیست، چون همین كه شما اسم تعین رویش می‌گذارید این یعنی خودش صورت دارد و وقتی كه صورت داشت دیگر پس بنابراین استعداد وقابلیت برای تشكل به انواع را ندارد، در حالتی كه ما آن را به این بدون صورت داشتن ما می‌شناسیم وکونها مستعدة اینكه این در وجودش استعداد است لا یقتضی فعلیتها اقتضای فعلیت او را نمی‌كند إلا فعلیة القوة همیشه با خودش قوه را دارد آن جنبه فقریت است «الْفَقْرُ فَخْرِی»[[3]](#footnote-3) آن جنبه فقریت را همیشه با خودش سیر می‌دهد وإنما الفرق بینها و بین العدم خب یكی بگوید جنبه ابهام همان عدم است دیگر، عدم هم كه لا یحكم علیه می‌گوید نه أن العدم بما هو عدم لا تحصل له أصلا در اینجا می‌دانیم یك چیزی هست، ولی آن چیز چیست نمی‌دانیم، ولی عدم هیچی نیست حتی تحصل الإبهام حتی تحصلی ابهام را ندارد، حتی فعلیتی را ندارد حتی فعلیة القوة لشیء حتی فعلیت قوه و نفس استعداد هم درآن نیست چون چیزی نیست كه در آن استعداد باشد، استعداد یعنی خودش یك فعلیت، همین كه می‌تواند تبدیل بشود، این قوه را دارد، این خودش یك نوع فعلیت است بخلاف الهیولی الأولی بخلاف آن هیولای اولی إذ لها من جملة الأشیاء هذا النحو من التحصل و الفعلیة لا غیر اقلا این هیولای اول این تحصل را دارد كه می‌تواند به اشكال مختلف در بیاید، دون غیرها إلا من جهتها ولی غیر از اشیاء مگر از همین جهت بخواهد پیدا بشود، به همین ها می‌تواند تبدیل بشود ولی از همین جهت خود ماده بودنش فهی أخس الأشیاء حقیقة این هیولا از همه اشیاء أخس است مرتبه پایین‌تری دارد، و وجودش ضعیف‌تر است لوقوعها علی حاشیة الوجود چون تحصل عینی و خارجی ندارد، بلكه بر حاشیه وجود قرار دارد، صورت باید بیاید به او قوام وجودی خاص ببخشد، یك نوع از وجود مبهم الان بر این حاكم است ونزولها فی صف نعال محفل الإفاضة و الجود و اینكه این در صف نعال محفل افاضه قرارگرفته، آن آخرهای خط قرار گرفته كه حالا باید حركتش را شروع كند و بواسطه صوری كه بر او عارض می‌شوند خودش را به ظهور و به نمود باید دربیاورد فبعد تمهید هذه المقدمة خب حالا می‌خواهیم به انسان برسیم یتفطن اللبیب منها از مقدمه بأن کل حقیقة ترکیبیة هر چیزی كه دارای تركیب از ماده و صورت باشد فإنها إنما تکون تلک الحقیقة بحسب ما هو منها بمنزلة الصورة فانها این حقیقت، بحسب ما هو منها به حسب اینكه آن حقیقت به منزله صورت می‌ماند، یعنی هر حقیقیت تركیبیه آن حقیقتش عبارت از همان صورتی كه دارد، آن حقیقت او را تشكیل می‌دهد، نه آن ماده بودن ماده بودن كه ارزشی ندارد لا ما هو منها بمنزلة المادة نه آنكه از این حقیقت به حساب ماده است، آنكه به حساب ماده است خیلی ارزش ندارد، آنكه به حساب صورت است آن به این حقیقت ارزش می‌دهد فإن المادة من حیث إنها مادة مستهلکة فی الصورة استهلاک الجنس فی الفصل إذ نسبتها إلیها نسبة النقص إلی التمام و الضعف إلی القوة خب چیزی كه نسبتش نسبت به تمام و ضعف و به قوت است اینكه دیگر نمی‌تواند در اینجا قابل اعتنا باشد و به او اعتنایی نمی‌شود وتقوم الحقیقة لیس إلا بالصورة تقوم حقیقت به واسطه صورت است نه به واسطه ماده وإنما الحاجة إلیها لأجل قبول آثارها و لوازمها و انفعالاتها الغیر المنفکة عنها الف و لام الغیر مشخص نیست چیست؟ غیر المنفکة باید باشد، الف و لامش را اینها بی‌خود آوردند، حاجتی كه به این ماده در اینجا هست، به خاطر این است كه قبول آثار و لوازم بكند و اینها منفك از او نیستند از كم و كیف و غیرها حتی لو أمکن وجود تلک الصورة مجردة عن المادة اگر ممكن بود این صورت در خارج بدون ماده باشد، همان صورت اصل بود اگر قرار بود، منتهی خب صورت بدون ماده نمی‌شود، یعنی كل حقیقت انسان را.

 تعجب می‌كنم چقدر آدم بایستی كه كم فهم باشد مثلا در مساله شبهه آكل و مأكول و اینها و به خصوص در قضیه قیامت عنصری و قیامت نفسی كه اثبات می‌شود و در مقابل قیامت جسمانی كه در آنجا هست و حشر جسمانی و اینها خب مرحوم آخوند و بوعلی هم همینطور می‌گویند، مساله مساله نجار می‌ماند وقتی كه نجار تیشه را بردارد و یك جا را بزند یا مثلا كلنگی را بردارد آن اسباب و ادوات و آلات را كه كسی بهش توجه نمی‌كند، عمده توجه بر سر فاعل است كه این ادوات را استفاده می‌كند، اگر كسی با تیشه زد یك خانه‌ای را خراب كرد، تیشه را نمی‌آیند محاكمه كنند و دادگاه ببرند و بگذارند روی میز و قاضی دادگاه رو كند به تیشه و بگوید این تیشه فلان شده چرا زدی؟! آن فاعل را می‌آورند و آن را محكومش می‌كنند، بعد آن وقت در مقام جواب می‌گویند كه نه قضیه این نیست، قضیه این است كه دو نفر یكی كور است ولی قدرت بر حركت دارد یكی بینا است ولی قدرت بر حركت ندارد آن شخص كور آن بینا را كول خودش سوار می‌كند و بعد با هم می‌روند دزدی می‌كنند، الان هردوی اینها را باید محاكمه كرد چون هم این كوره این را برده و هم بینا آمده راهنمایی كرده كه از این طرف برو و از این طرف برو و چكار كن، یعنی شما واقعا نمی خندید آخر فرض بكنید این انسان و بدن، كسی بیاید احمق تشبیه بكند به یك كور و بینا كه هردوی اینها در انجام دادن این مقصرند، آن به سهم خودش مقصر است و این هم به سهم خودش مقصر است، آخر گیرم بر اینكه فلسفه نخواندید، آخر این خریت چیست؟ اینقدر آدم نفهم كه نتواند بفهمد این مساله را و نتواند این را تشخیص بدهد.

 تلمیذ: ... ..

 استاد: بله هرچی هست مال صورت است، منتهی این صورت كمال خودش كی ظهور پیدا می‌كند؟ وقتی به ماده تعلق بگیرد،

 تلمیذ: ...

 استاد: خب همین ببینید این صورتی كه می‌خواهد بیاید این صورت یك مرتبه واحد نیست، این مراتب مختلفی است كه بواسطه آن تغییر و تحولاتی كه پیدا می‌كند بواسطه آنها این صورت هم تغییر و تحول پیدا خواهد كرد، فقط یك جنبه ندارد و این تغییر و تحولاتش بواسطه واقع شدنش در محیطی است كه آن محیط صورت را به آن فعلیت خودش در بیاورد، یعنی صورت برای اینكه به لذتی برسد آن صورت احتیاج به ماده دارد، یا اینكه فرض كنید به المی برسد احتیاج به ماده دارد خود همان صورت فی حدنفسه یك جنبه تجردی دارد كه آن جنبه تجردی در آن موقعیت فعلیت خودش جدای از ماده و اینها نیست، بله وقتی كه به یك مرحله فعلیت تام رسید آن موقع دیگر نیاز به ماده ندارد

 \*\*\* تلمیذ: ...

آثار جمال تو در دیده هر مؤمن‌ \*\*\* آیات جلال تو در سینه هر کافر

 استاد: الان فرض بكنید یك انسان می‌خواهد از عالم بهیمیت حركت كند و به واسطه ریاضات می‌خواهد خود را تغییر بدهد، دروغ می‌گوید می‌خواهد از این دفعه راست بگوید، دزدی می‌كند می‌خواهد از این دفعه دزد نباشد، مال مردم را تا به حال خورده می‌خواهد در این موقع می‌بیند آتشی هست و قیامتی هست و فردا بابایش را درمی‌آورند، درست شد می‌خواهد اینها را چكار كند جبران كند فرض كنید كه سر گردنه ایستاده لخت می كند حالا می‌خواهد توبه كند درست شد حالا اینكه می‌خواهد از الان كم‌كم برگردد، صورتش الان این است لذا نگاهش می‌كنی می‌بینی صورتش صورت حیوان است، صورت انسان نیست، صورت گرگ است صورت یك آدم چیز است صورت حیوان است صورت فعلی این نفر صورت صورت حیوان است، صورت انسان نیست، صحبت كه می‌كند از او صحبتش، گاهی اوقات انسان نواری را كه گوش می‌دهد بدون اینكه گوینده را دیده باشد از كیفیت صحبت نوار می‌تواند به آن كدورت‌های نفسانی شخص پی ببرد كه چه خبر است!

 من یك وقتی در جایی می‌رفتم، بنده‌خدایی در ماشین نواری گذاشته بود این شروع كرد به صحبت كردن دیدم یك دفعه عجیب منقلب شدم گفتم آقا این كیست؟ گفت آقا نمی‌شناسید این فلانی است گفتم هان خب حالا شناختم، اگر هم تا حالا نمی‌شناختیم حالا شناختیم خب ما كه اطلاع نداشتیم، تا حالا هم كه نوارش را گوش نداده بودیم این چه قضیه‌ای است، از آن طرف وقتی كه كسی صحبت می‌كند از كیفیت صحبتش آن نورانیت پیداست، از چشم به خصوص خیلی پیدا می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند: كسی كه دزد هست از چشمش پیداست كه این آدم دزد است، كسی كه اهل معاصی هست از چشمش یك نگاه بكنی می‌فهمی، همینطور آثاری كه پیدا می‌شود نسبت به مقامات.

 یك وقتی عكس مرحوم علامه طباطبایی بود اتفاقا آن عكس را من خودم از مرحوم علامه گرفته بودم، در منزلشان، در تهران، در آن جلساتی كه ایشان برای مباحثات با علامه طباطبایی می‌رفتند، من دوربین را یك روز با خودم آوردم و از ایشان و مرحوم علامه چند تا عكسی برداشتم، عكس هست، من وقتی كه با مرحوم آقا داشتیم نگاه می‌كردیم، گفتم: این حالت چشم، حالت فنا را نشان نمی‌دهد گفتند چرا همین طور است، یعنی خود چشم نشان می‌دهد كه این در چه وضعیتی هست، اینها همه غیراختیاری است، یعنی شخص نمی‌تواند با خودش یك كاری بكند، نه این قابل تغییر نیست، آنكه باید بفهمد می‌فهمد كه آقا كلاه نگذار سرمان، نگاه بهت بكنیم تا ته آن را می‌خوانیم، حالا می‌خواهی دور بزنی برو خودت را دور بزن، درست این وضعیت از كجا درمی‌آید، معلوم است این صورتش الان عوض شده خب می‌خواهد چكار كند؟ حالا این آدم اگر بخواهد بگوید من توبه كردم، دیگر اینها را كنار گذاشتم خدایا غلط كردم توبه كردم می‌خواهم برگردم، این صورتی كه می‌خواهد عوض بشود آیا بدون تعلق به ماده می‌شود عوض شود؟ این ماده می‌خواهد، باید برگردد، تألم بكشد كم‌كم هی شروع كند به چی؟ چرخیدن تا آن صورت حیوانی كه دارد الان همراهش است آن صورت حیوانی كم‌كم كم‌رنگ بشود، كم‌رنگ بشود تا اینكه دور بزند برگردد و تبدیل به یك صورت انسانی بشود بدون ماده نمی‌شود حالا شما صورت بدون ماده‌ای دیدید، یا خودتان تصور كردید بدون ماده شما چیزی احساسی كردید؟

 تلمیذ: ...

 استاد: اینقدر كارها از ماده برمی‌آید البته ماده بدون صورت كه نمی‌شود هر ماده‌ای باید صورت داشته باشد، بدون صورت كه نمی‌شود، مرحوم آقای غروی آن كه موقع پیش ایشان درس می‌خواندیم یك كیسه با خودشان می‌آورد می‌گفتیم آقا این چیست؟ می‌گفت این كیسه آذوقه است گفتیم آقا پس كی بیائیم خانه‌تان؟ هر وقت كیسه می‌آورد ما سُور ازش می گرفتیم

 تلمیذ: ...

 شما اگر به عنوان قاضی در اینجا باشید چه حكمی می‌كنید؟

 تلمیذ: اتفاقا در همین قم اتفاق افتاده رفتند موتور بنده خدا را بدزدند دیدند درب قفل است یكیشان رفته در كوچه یكی بالای بام موتور را می كشند كه ببرند صاحب خانه بیدار میشود شروع می كند به داد و فریاد آنكه روی دیوار بوده می ترسد موتور را رها می كند می افتد روی سر آنكه در كوچه بوده كشته میشود صاحب خانه را می برند كه دیه این بنده خدا را بده.

 استاد: و علی الاسلام السلام، ولی انسان بوده حقوق بشر در اینجا اقتضا می‌كند كه نه تنها موتور را به او بدهید بلكه بقیه چیزها را هم تقدیمش كنید تا به نحو احسن و اتم پذیرایی بشود، اگر ما قاضی باشیم اینطوری می‌گوییم هم باید پول یارو را بدهی، هم باید موتور را به ا وبدهی، هم باید چیزهای دیگر به او بدهی هم باید خودت هم تقدیم كنی، تا اینكه جبران تألمات بشود بله اینها دیگر چیزهایی است كه، آن وقت دزده برداشته برده؟ چیزی برده یا نه؟

 تلمیذ: نه نبرده

 استاد: یعنی جنبه اعراض را منظورتان است یعنی اگر بداند جایش كجاست باید بفرستد یكی در خانه‌اش بیا این كفشت را بگیرد، ولی اگر نداند آن اعراض است، حكم اعراض دارد یا در بقالی اعلامیه بچسباند آهای دزدی كه آمدی آنجا نشانی بده بیا كفشت را بگیر.

 تلمیذ: جایزه هایی كه بانك می دهد آیا خمس دارد؟

 استاد: جایزه موردش چیست؟

 تلمیذ: حساب باز می كنند كه جایزه ببرند

 استاد: اگر حساب گذاشتن به این نیت است كه جایزه بگیرند این حرام است، ولی اگر نه نیتش جایزه گرفتن نیست یعنی اگر به او بگویند به تو جایزه نمی‌دهند می‌گوید خب ندهند، من می‌خواهم پولم را در بانك بگذارم در این صورت آن جایزه‌ای كه خودشان می‌دهند اشكال ندارد ولی باید دید این جایزه را از كجا آوردند، آیا خود بانك از مال ربوی این جایزه را می دهد، چون بانك كه از جیب خاله‌اش نمی‌دهد معاملاتی كه می‌كند آیا ربوی هست یا نه؟ در هر صورت اشكال دارد.

 تلمیذ: ...

 استاد: می‌دانم در شركت باید زیان هم مورد نظر باشد اگر نباشد خب این باطل است، اگر كسی فرض كنید برود حالا با بانك مشاركت كند و بداند كه ممكن است ضرر بكند آیا این را انجام می‌دهد یا نه؟ این فقط به قصد سود است و سود تنها هم كه خب ما نداریم.

 تلمیذ: شما یكبار فرمودید می شود ضرر نباشد

 استاد: نه ببینید بله می‌شود در آنجا به اصطلاح چیز كرد، ولی صحبت در این است كه این میزان را اینها مشخص می‌كنند، مشخص می‌كنند كه این درصد سود چقدر است، در حالتی كه در مشاركت نباید مشخص باشد، مصالحه بخواهند بكنند این عیب ندارد ولی اگر بخواهند مشخص بكنند غیر این باشد این میزان میزانی نیست كه به اصطلاح بر اساس ربح و اینها دربیاید این از اول می‌گوید این‌قدر است این رباست، یك وقتی اتوبان دارد راه می‌اندازد خب اتوبان در بعضی ایام تردد زیاد است در بعضی ایام كم است خب ربحی كه به دست می‌آید این ربح، ربح مختلف است و اگر بانك بگوید این مقدار در اینجا سرمایه‌گذاری می‌كنم و این مقدار ربح به افراد شركت كننده می‌دهم، از كجا این ربح با آن ربحی كه از تردد به دست می‌آید از كجا با آن بخواند، شاید یك روز اصلا اتوبان بسته باشد یا كمتر باشد

 تلمیذ: ضرر كه نمی كند.

 استاد: ضرر نمی‌كند ولی این نمی‌تواند میزان سود را تعیین كند، اگر بگوید من چند درصد از سود را می‌دهم، یك روز كم شد، یك روز زیاد این اشكال ندارد ولی یك وقتی می‌گوید سیزده درصد من این را هر ماه به شما می‌دهم، اگر یك روز سود كم كردم از خودم می‌پردازم، یك روز سود اضافه كردم از شما می‌گیرم این نمی‌شود.

 تلمیذ: اگر مصالحه خارج از عقد قرار داد باشد

 استاد: آن مصالحه مصالحه اجباری است نه مصالحه مصالحه اختیاری، مصالحه سرگرمی است.

 تلمیذ: ... ...

 استاد: اگر این باشد اشكال ندارد كه فرض كنید می‌گوید من این مقدار از سود را می‌پردازم ولی این مقدار مقرری را بیا بگیر این اشكال ندارد

 تلمیذ: ...

 استاد: خب تخمینی هم باشد عیب ندارد لازم نیست همچین چنان دقت كنند ولی نه اینكه دیگر بی‌حساب و كتاب، چون بی‌حساب و كتاب دیگر نه در تحت مضاربه است نه مشاركت است نه چیز دیگر،

 تلمیذ: ... نه اصل مالی كه دارد می‌دهد حرام است معلوم نیست از كجا آمده، مختلط نیست می‌گویم معاملاتی كه دارد انجام می‌دهد اشكال دارد مگر اینكه شما بدانید میزان آن مقداری كه الان دارد بانك كار می‌كند بر طبق وجه شرعی غلبه دارد بر آن مقدار، آن وقت این در آنجا بحث یك پنجم می‌آید والا صرف مختص به همان خمس ندارد وقتی شما بگویی غلبه بر آن مال ربوی است كه اكثر اینطور است یك پنجم ندارد همه‌اش ربوی است.

1. نور ملکوت قرآن ج ١ ص ٤٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- همان [↑](#footnote-ref-2)
3. بحارالانوار ج ٦٩ ص ٣٠ [↑](#footnote-ref-3)